

پرویز اذکائی

پیغمبر
حوارم



بخش دوم

د). آل مأمون (گرگانج)

فردیناندیوستی تحت عنوان «خاندان فریغون» که آن را همان آل «افریغ» می‌داند، به ذکر خوارزمشاهان «مأمونی» (آل مأمون) پرداخته^(۳) و ادوارد زامباور هم در تبارنامه خوارزمشاهان، «مأمون بن محمد» (مأمونی ۳۸۵-۳۸۷ق) را - بلافصل - فرزند «ابو عبدالله محمد» (شهید) افريغى (عراق) خوارزمشاه (۳۶۶-۳۸۶ق) یاد کرده^(۴) به عبارت دیگر از نظر این دو تبارشناس سلاله مأمونیان خوارزم هم از پشت و تبار خاندان افريغيان(عراق) و دنباله طبیعی ایشان بوده باشد. حال آن که چنین نیست، تبارگان این دو خاندان خوارزمشاهی را یکی پنداشته و با هم در آمیخته‌اند؛ ظاهراً منشأ این اختلاط - نخست‌بار - حمد الله مستوفی (تاریخ گزیده، ۳۸۶ و ۳۹۶ق) باشد، که در حوادث سال استیلای محمود غزنوی بر خوارزم (۴۰۷-۴۰۸ق) گوید که والی جرجانیه «مأمون بن محمد»

1. *Iranisches Namenbuch*, Marburg, pp. 99, 428.

۲. معجم الانساب والاسرات الحاكمة، طبع مصر، ص ۳۱۶

فریغونی بود...، که بر دست مهتر خود کشته شد؛ پس سلطان خوارزم و جرجانیه را با تصرف گرفت^(۱) پس از آن قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا، چنان که شادروان علامه قزوینی گوید: «خانواده مامونیان ولات خوارزم را با خانواده فریغونیان - که از جانب سامانیه و غزنیه ولات جوزجان بوده‌اند - یکی فرض کرده و ایشان را با یکدیگر خلط نموده؛ و آن سه‌وی بزرگ است». سپس در شرح خاندان مامونیان باز می‌فرماید که ابتدای تاریخ ایشان و مؤسس این سلسله درست معلوم نیست، فقط از حدود سنه ۳۸۰ ق نام ایشان در تاریخ ظاهر می‌شود.^(۲)

ابوریحان بیرونی که تبارنامه ملوک «افریغی» (عراق) خوارزم را با آب و تاب و هواداری تمام از ایشان نوشته، در مورد آغاز و تبار خوارزم مشاهان «مامونی» مطلقاً سکوت کرده (که این پُر معناست) و جنگ قدرت میان آن دو خاندان را دعوای «دو مهتر خوارزم» تلقی نموده، که موجب پریشانی کارهای علمی و دریدری اش از وطن شده است.^(۳) به هر حال، بیرونی قطعاً نسبت به خاندان «مامون» گرگانجی خصوصاً بداعیت امر ایشان (به لحاظ سیاسی) هیچ علاقه‌ای نداشته است؛ از مطاوی آثار مختلف و متعدد وی ابداً اشارتی یا مفاد خبری برنمی‌آید، که بر مبدأ ظهرور و بالاخص منشأ قومی مامونیان پرتوی بیفکند؛ إلأا اشارت بسیار مبهم پس از ذکر اسمی افریغیان، که حکومت «شاهیه» در میان آنان موروثی بود، گوید تاریخگذاری بنابر رسم مسلمانان به مبدأ هجری (قمری) انتقال

۱. پیرامون تاریخ بیهقی (سعید نفیسی)، ج ۱؛ ص ۱۷۹؛ ج ۲، ص ۶۸۱.

۲. تعلیقات چهار مقاله، طبع دکتر معین، تهران، ۱۳۳۳، ص ۴۱۱ و ۴۱۴.

۳. تحدید نهایات الاماكن (ترجمة فارسی)، ص ۸۳

یافت؛ و ایالت هم پس از آن میان «این قبیله (افریغ) و آن قبیله (جز ایشان)؟» دست به دست شد، تا آن که پس از شهادت ابوعبدالله محمد عراق (۳۸۶ق) هم شاهیه و هم ایالت هر دو از میان ایشان بیرون رفت». (۱) بنابراین، جز به حدس و قیاس در این خصوص نمی‌توان توسل کرد؛ و چنان که در شرح شاه «پرکسیائنه» افریغی (ش ۱۶) گذشت، چنین نماید که پس از فتوح عربها در خوارزم، یک نظام دوگانه قدرت از عرب و عجم پدید آمده باشد، که امیر «عرب» ظاهرًا در «گرگانج» (جرجانیه) کارگزاری داشته است.

آنگاه در پی ظهر خلافت بنی العباس و به ویژه با استقرار «امون» در شهر «مرو» خراسان، گمان ماین است که کارگزاران «عرب» اموی، جای خود به کارگزاران تازی تبار یا احتمالاً ایرانی تبار موالی عباسیان سپردند؛ و بسا اجداد «امونیان» خوارزم - که تسمیه فرزندان ایشان بر اسم خلیفه ایرانی مآب و معتزلی مذهب «امون» عباسی (حتی گنیت او «ابوالعباس») واضحًا دلیل خاصی داشته - هم در «جرجانیه» (گرگانج) حافظ منافع خلافت و ناظر بر امر ولایت بوده‌اند. سپس که سامانیان در خراسان برآمدند، خوارزم در قلمرو نفوذ ایشان قرار گرفت یا به قول قزوینی خوارزم مشاهیه «باجگزار» ایشان شدند؛ خاندان «افریغ» کائی پیوندهای سیاسی و فرهنگی با سامانیان ایرانی تبار پیدا کردن، اما سلاله «امون» گرگانجی (Abbasی) که گویا دنباله امارت عربی مآب در بخش شمالی خوارزم باشد، بعدها با ترکان قراخانی و غزنوی پیوندهای استواری بهم زندن. منتهای چنان که بارتولد هم می‌گوید (حسب مقاد قول)

درباب روابط خوارزمشاهیان و کارگزاران دستگاه خلافت - یعنی - جریان مبارزه میان آنها که منجر به تقسیم خوارزم به دو بخش شد - اطلاعی در دست نیست.^(۱) ادموند باسُورث در این خصوص استنباط صحیح و عمیقی دارد، این که سده‌های ۴ و ۵ (هـ) شاهد افزایش حجم کالاهای بازرگانی میان خوارزم و بلغار و خزرستان بود، که موجب پیشرفت سیاسی و اقتصادی «گرگانج» و سرانجام منجر به تفوق خاندان محلی مأمونی بر سلاله باستانی خوارزمشاهیان فریغونی «کاث» در سال ۳۸۵ ق / ۹۹۵ م گردید.^(۲)

۱. مأمون بن محمد (۳۸۷-۰۰۰۰ هـ) که نخستین خبر تاریخی از سلاله مأمونیان خوارزم مربوط به اوست، این که هم در زمان ابو عبدالله محمد بن احمد (خوارزمشاه) افریغی کاثی (۳۸۶-۳۶۶ ق) والی «جرجانیه» (گرگانج) بود؛ و آنگاه که امیر نوح (دوم) بن منصور سامانی (۳۸۷-۳۶۵ ق) در «آمل» جیحون اقامت کرد (سال ۳۸۲ ق) چون آن دو در روزگار سختی بد و خدمتها کرده بودند، به پاداش آنها شهر «نسا» را به نام مأمون کرد و «ایبورد» به نام خوارزمشاه؛ و چنان که پیشتر گذشت، امیر نوح با این سیاست، نفاق میان دو امارت خوارزمی را شدیدتر ساخت؛ چه ابوعلی سیمجری (۳۸۷-۳۷۷ ق) سپهسالار سامانی و حکمران «قهوستان» بدین امر رضایت نداد، پس آنگاه که وی از امیر محمود غزنوی شکست یافت و روی به «جرجانیه» نهاد ابو عبدالله خوارزمشاه کاثی او را در میان راه (در شهر «هزار اسپ») بگرفت و در بند انداخت. مأمون گرگانجی برآشفت و با سپاهیان خود به «کاث» شبیخون آورد، آنجا را

۲. تاریخ غزنویان، ترجمه اتوشه، ص ۲۱۸

۱. ترکستان نامه، ص ۵۰۱

تسخیر نمود و خوارزمشاه را - چنان که گذشت - گرفتار کرد و به جرجانیه برده و بکشت (۳۸۶ ق / ۹۹۷ م). از آن پس خاندان «شاهیه» افریغی (عراق) برافتاد، متصرفات ایشان هم در بخش جنوبی خوارزم جزو امارت «مأمون» قرار گرفت، لقب «خوارزمشاه». که تا آن زمان به امرای سلاطه باستانی «کاث» تعلق داشت - هم بر ایشان نهاده آمد، تختگاه خوارزم نیز از «کاث» به جرجانیه (گرگانج) انتقال یافت. مأمون بن محمد گرگانجی (خوارزمشاه) بنا به گزارش «عتبی» کاتب، بر دست غلامان خویش در ضیافت صاحب جیش خود کشته شد (۳۸۷ هق) و ملک «نوح» هم در ۱۳ ربیع سال ۳۸۷ درگذشت.^(۱)

درباره وقایع سال ۳۸۷ هق که طی آن حکمرانان نامور ایرانزمین درگذشتند، ابو منصور ثعالبی قصیده‌ای «حائیه» (در ۲۵ بیت) گفته، که «عتبی» آن را در تاریخ یمنی خود نقل کرده؛ و چنین آغاز می‌شود: «آیا نمی‌بینی که مدت دو سال است فریاد و شیون و سوگ در مرگ و قتل پادشاهان روزگار ما بلند است...، که عبارتند از: نوح بن منصور سامانی، عزیز بالله فاطمی (مصر)، فخر الدوله دیلمی، مأمون خوارزمشاه، ابو على سیمجری، ناصر الدین (سبکتگین) غزنوی، صمصم الدوله بویه‌ای، امیر فریغونی (گوزگان)، فائق حبشي، ... [ص ۱۵۳-۱۵۵]. از جمله وقایع ناگوار علمی هم (طی سالهای ۳۸۵-۳۸۶ ق) معوق ماندن رصدهای فلكی استاد ابوریحان بیرونی، چنان که گذشت، بر اثر «پریشانی‌هایی که میان دو مهتر خوارزم پیدا شد»، نامنی و گرفتاری نایب‌وسیده‌ای که بر او رویکرد؛ و

۱. ترجمه‌تاریخ یمنی، ص ۱۲۹ و ۱۴۶ / جامع التواریخ (رشیدی)، ص ۵۲-۵۳.

ناگزیر میهن خود را به امید امنیت خاطری سوی «ری» و گرگان ترک گفت.

۲. ابوالحسن علی بن مأمون خوارزمشاه (۳۸۷-ح/۴۰۰ هق) که پس از پدر به تخت نشست و لشکر بر او بیعت کردند، حکم او در ولایت جرجانیه و خوارزم (کاث) نفاذ یافت و به قرار معهود باز رفت (عتبی).

گویند که در عقل و تدبیر بی نظیر بود، چه پس از مدتی که در تابعیت از قراخانیان گذشت، احتمالاً شکست یافتن «ایلک خان» و متخدان او (در وقایع مربوط به «ارسلان جاذب») موجب نزدیکی وی به سلطان محمود غزنوی شد، پس خواست تا سلطان خواهر خود «خُرَّه» کالجی (دختر امیر سبکتگین) را به عقد نکاح او درآورد؛ و بدین کار اسباب قرابت و حمایت وی مؤکد گشت. در ماجراهی امیر «منتصر» (اسماعیل) سامانی (۳۹۰-۳۹۵ ق) که از قراخانیان شکست یافت و به خوارزم آمد (سال ۳۹۴ هق) وی موافقت کرد که امیر سامانی در آنجا به گردآوردن سپاه بپردازد.

ابوالحسن علی روباروی کاخ پدرش در گرگانچ، کاخ دیگری ساخت که ظاهراً در زمان پدر طرح افکنده بود.^(۱) شیخ الرئیس ابوعلی ابن سینا در زمان فرمانروایی او به خوارزم آمد (شاید حدود ۳۹۵ هق؟) و خوارزمشاه مقدم او را به غایت گرامی داشت؛ هم چنین ابوالحسین سهیلی (مذکور در سرگذشت ابن سینا و بیرونی) ابتدا وزیر او بود که سپس وزیر برادرش ابوالعباس مأمون شد.^(۲) تاریخ درگذشت ابوالحسن علی خوارزمشاه را نوشته‌اند یا برخی مانند «زامباور» حسب اشتباهی - که قابل ذکر نیست -

۱. پیرامون تاریخ بیهقی (تفیی)، ص ۴۳۱ و ۷۹۰ / ترکستان‌نامه، ص ۳۳۴، ۵۷۱ و ۵۸۴.

ترجمه تاریخ بیهقی، ص ۱۵۱ - ۱۵۲، ۱۹۶ و ۲۸۳.

۲. تعلیقات چهارمقاله (قروینی)، ص ۴۱۲.

سال «۳۹۰» گفته‌اند.^(۱) شادروان استاد جلال‌الدین همایی حسب تحقیق در سوانح احوال بیرونی حدود سال «۴۰۰ ق / ۱۰۰۹ م» مرقوم داشته؛ و افزوده است که بیرونی پس از بازگشت به خوارزم (سال ۳۹۴) مدتی با ابوعلی بن سينا و جمع دیگر از علمای ریاضی و طبیعی در دربار خوارزمشاه ابوالحسن علی بن مأمون (م - ح ۴۰۰) معاشرت داشت و چنان که خود گفته (و أَوْلَادُ مَأْمُونٍ وَ مِنْهُمْ «علی» هُمْ / تَبَدَّى بِصُنْعٍ صارَ لِلْحَالِ آسِيَا) - اقدام به رصدهای فلكی عموق کرده است.^(۲)

۲. ابوالعباس مأمون بن مأمون (۴۰۰ - ۴۰۷ ق) که پس از درگذشت برادرش ابوالحسن علی خوارزمشاه شد، به قول بیرونی «مردی بود فاضل و شهم و کاری، در کارها سخت مثبت و چنان که وی را اخلاق ستوده بود، ناستوده نیز بود؛ من او را هفت سال خدمت کردم». ^(۳) هم‌چنین به گفته عروضی «خوارزمشاه حکیم طبع و فاضل دوست بود، وزیری داشت نام او ابوالحسین احمد بن محمد السهیلی، مردی حکیم طبع و کریم نفس و فاضل؛ و به سبب ایشان چندین حکیم و فاضل بر آن درگاه جمع شده بودند». ^(۴) بی‌گمان یکی از فرهنگستان‌های ایران در عصر طلایی تمدن اسلامی (ایرانی) و بلکه درخشان‌ترین آنها همین دربار خوارزمشاه مأمون بود (مشهور به «مدرسه مأمون») که سرانجام چنان که شیمه سفاکانه محمود غزنوی (شنبی) قرمطی کش فلسفی سیز دشمن علم و عالم بود، پس از تسخیر خوارزم آن فرهنگستان شکوفان را با خاک یکسان کرد و

۱. معجم الانساب والاسرات الحاكمة، ص ۳۱۶.

۲. التفہیم، مقدمه، ص ۳۹ / معجم الادباء، ۱۷، ۱۸۷.

۴. چهارمقاله، ص ۱۱۸.

۳. تاریخ بیهقی، ص ۶۶۸.

دانشمندان آنجا را یا کشت و یا به اسارت برد. باری، مأمون خوارزمشاه نظر به سُلطه و سطوت محمودی، در ادامه خط مشی سیاسی برادر متوفای خود، روابط حسن‌های با سلطان برقرار کرد:

«میان او و امیر محمود دوستی محکم شد و عهد کردند»، پس خواست تا زن بیوه برادرش همان «حرّه» کالجی را - که خواهر سلطان بود - خطبه کند و به نکاح خویش درآورد (سال ۴۰۶ ق) که سلطان هم ملتمنس او به ایجاب مقرون داشت: «دختر امیر سبکتگین آنجا آوردند و در پرده امیر ابوالعباس قرار گرفت؛ وی دل امیر محمود در همه چیزها نگاه داشتی و از حد گذشته تواضع نمودی...» (بیهقی).

بیرونی که طی مدت هفت سال (۴۰۰ - ۴۰۷ هـ) رایزن سیاسی خوارزمشاه بود، در کتاب (مفقود) «المسامره فی اخبار خوارزم»، چنان که ابوالفضل بیهقی گوید: «تاریخ مأمونیان که استاد ابو ریحان باز نموده است که سبب زوال دولت ایشان چه بوده است»، در شرح وقایع سنتات اخیر آن «بازپسین خاندان» خوارزمشاهی از جمله چنین گوید: «و جانب امیر محمود تا بدان جایگاه نگاه داشتی که خلیفه القادر بالله وی را خلعت و عهد و لوا و لقب فرستاد - «عین الدوّلہ وزین الملّه»، خوارزمشاه اندیشید که نباید امیر محمود بیازارد و بحثی نهد؛ و گوید چرا بیوساطت و شفاعت من او خلعت ستاند از خلیفت و این کرامت و مزیت یابد. به هر حال، از بھر مجامعت مرا (-بیرونی را) پیشباز رسول فرستاد تا نیمة بیابان و آن کرامت در سرّ از وی فراستدم و به خوارزم آوردم و بدو سپردم و فرمود تا آنها را پنهان کردنند...؛ (آنگاه) محمود خواست که رسول خوارزمشاه حین عقد پیمان با خانیان حاضر باشد، چون خوارزمشاه بدین حدیث تن درنداد، امیر محمود را کراهیتی به دل آمد و چنان که

بدگمانی وی بودی، پس وزیر احمد حسن را گفت می‌نماید که این مرد با ما راست نیست؛ وزیر گفت من چیزی پیش ایشان نهم که از آن مقرر گردد...؛ پس رسول خوارزمشاه را در سرّ گفت که اگر می‌خواهد از این همه قال و قیل برهد، چرا به نام سلطان خطبه نکند تا از این همه بیاساید...»^(۱)

موضوع خطبه و سکه به نام سلطان محمود که به اندرز وزیر ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی ظاهرآ خواست تا وفاداری مأمون را بیازماید (سال ۴۰۵ هق) در واقع جزوی از سیاست‌ها و مقاصد توسعه‌طلبی سلطان غزنی بود، که قصد داشت با تصرف خوارزم زمینه را برای نفوذ در قلمرو دشمن «قراخانی» خود فراهم کند.^(۲) ولی هنگامی که میان «خانان» و «ایلک» در اوزگند جنگ شد (سال ۴۰۷ هق) خوارزمشاه به توصیه رایزن سیاسی خود ابوریحان بیرونی، کوشید که میان خانان ترکستان صلح شود تا در برابر سلطان محمود متحдан وی بوده باشند. این سیاست کارگر افتاد و خانان با وی عهد کردند، اما این خبر که به محمود رسید، در خیال افتاد و بدگمان شد - هم بر خوارزمشاه و هم بر خانان ترکستان؛ و در کشید و به بلخ آمد و رسولان فرستاد و عتاب کرد با خان و ایلک، آنان جواب دادند که ما خوارزمشاه را دوست و داماد امیر دانستیم و دانیم، واجب نکند با ما در این عتاب کردن...؛ پس آنگاه سلطان محمود رسول فرستاد نزدیک خوارزمشاه که «میان ما عهد و عقد بر چه جمله بوده است، و حق ما بر وی تاکدام جایگاه است، باید وی در باب خطبه

۱. تاریخ بیهقی، ص ۶۶۷ - ۶۷۱.

2. E.I. V, 1066 (Bosworth).

دل ما نگاه داشت...»؛ سلطان همراه با این پیغام که خوارزمشاه را به عجز و ضعف در ملک و عدم استقلال رأی متهم ساخته، سه شرط هم نهاده است که وی بایستی بدانها عمل کند. اما در باب خطبه که دو سال پیش پیغام اول سلطان چون به سمع اعیان لشکر خوارزم رسید (چون نمی خواستند زیر سلطه و حکم او بروند) بشوریدند و عرصه را بر خوارزمشاه تنگ کردند، چنان که ناگزیر باز با ابوریحان خلوت نمود و گفت دیدی که چه رفت؟ بیرونی گوید: «برگشتم و به سخن سیم وزر گردن‌های محتشمان ایشان نرم کردم، تارها کردند و به درگاه آمدند و روی درخاک مالیدند...» (۴۰۵ هق)

لیکن اینک با اتمام حجت سلطان «خوارزمشاه نیک بترسید، برآن قرار گفت که امیر محمود را خطبه کند به نسا و فراوه و دیگر شهرها مگر خوارزم و گرگانچ؛ و هشتاد هزار دینار و سه هزار اسب با مشایخ و قضات و اعیان ناحیت فرستاده آید، تا این کار قرار گیرد و مجاملت درمیان بماند و فتنه بپای نشود». اما لشکر خوارزمشاه که درهزار اسب بود و سالار ایشان حاجب بزرگش الپتگین بخاری، این امر را بهانه ساخته بیامدند و اول پیران و وزیران دولت را گرفته بکشند و بعد به سرای امارت رفند و کوشک خوارزمشاه را آتش زدند و چون بدرو رسیدند، او را هم بکشند (روز چهارشنبه نیمة شوال ۴۰۷ هق) که بیش از سی و دو سال نداشت؛ و در وقت برادرزاده‌اش ابوالحارث محمدبن علی بن مأمون را - که هفده ساله بود - بیاورند و بر تخت شاهی نشانند و الپتگین بخاری بر امور ملک چیره شد.^(۱) روایت «عتبی» از این وقایع که اسم سالار لشکر

خوارزم را «ینالتکین» (به جای «الپتگین») نوشت، تا حدی سبب شورش ایشان را توضیح می‌کند، بدین که چون خوارزمشاه اتمام حجت سلطان محمود را با ایشان درمیان نهاد، همه سر از آن تحکم بیچیدند و گفتند مادام ملک ترا به استقلال مسلم باشد، ما کمر خدمت بسته‌ایم و اگر تو محکوم دیگری خواهی بودن ما در مخالفت شمشیرها بیرون کشیم، ترا معزول کنیم و دیگری را به پادشاهی فراداریم. پس چون رسول سلطان به خدمت باز آمد و این کلمه که به مشافه شنیده بود باز راند، اهل خوارزم در عاقب سخن خویش و جرأت که بر ولی نعمت خود کرده بودند اندیشه کردند...؛ پس سرکرده آنان ینالتکین صاحب جیش مأمون به تدبیر کار مشغول شدند...، روزی ناگاه بر عادت سلام به خدمت او رفته‌ند، که خبر وفات او از اندرون بیرون آمد و حقیقت حال معلوم نشد که چگونه افتاد؟ و جمع لشکر بر بیعت پسر او مجتمع شدند و او را به جای پدر بنشانندند.^(۱)

ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه که بیرونی او را با وصف «امیر شهید» یاد کرده، چنان که گذشت «یکی از ملوک هنر پرور و فاضل فضیلت دوست بود، که بسیاری از اکابر علمای هرفن در دربار او مجتمع شدند و به نام او تألیفها کردند» (قزوینی) و از جمله خود بیرونی که رایزن سیاسی اش بوده، گوید در ایام او آسایش خاطری برای رصد کردن بزرگترین ارتفاع خورشیدی و میل کلی و دیگر پژوهش‌های علمی دست داده است. وزیر نامدارش ابوالحسین سهیلی (سهیلی) که خود از افضل ادباء و دانشمندان زمان بود، هم از عهد پدرش وزارت داشت تا حدود سال

۴۰۴ ق، که از خوف خوارزمشاه به بغداد هجرت نمود و به سال ۴۱۸ در «سامرا» درگذشت. دیگر چنان که پیشتر به روایت عروضی سمرقندی (چهارمقاله) گذشت، امیر ابونصر عراق (ح ۳۵۰ - ۴۰۸ ق) که تفصیل حال وی نموده شد؛ ابوعلی ابن‌سینا هم چندسالی در زمان او هموند فرهنگستان مأمونی بوده است. اما ابوسهل مسیحی گرگانی (م ۴۲۸ ق) که از جمله تألیفات خود، «كتاب فی الوباء» را برای الملك العادل امیر ابوالعباس مأمون خوارزمشاه نوشته است. عالم فیلسوف دیگر ابوالخیر خمار (حسن بن سوارین بابابن بهرام) مسیحی طبیب (۳۳۱ - ۴۲۱ هق) که از عهد مأمون بن محمد (... - ۳۸۷ هق) به دربار خوارزمشاهان پیوسته بود، تا سال ۴۰۸ که سلطان محمود خوارزم را فتح کرد، او را جزو دانشمندان با خود به غزنه برده‌گویند که در حق وی نهایت اکرام می‌کرد به حدی که زمین را در مقابل او بوسید. ابوالخیر خمار صاحب تألیفات فلسفی و منطقی و طبی و ترجمه‌ها از سریانی در همین رشته‌ها که پرشمار است، اما از جمله مقالات «فی امتحان الاطباء» را برای امیر ابوالعباس خوارزمشاه نوشته است. دیگر عبدالصمد حکیم (شهید ۴۰۸) که یاد شد استاد بیرونی در حکمت بوده، نیز در دربار مأمون خوارزمشاه می‌زیسته؛ و جز اینها ناموران دیگر و ادبیان مشهور مانند ابومنصور تعالیبی، که بیش از این نیاز به جستجوی بیشتر جداگانه است.^(۱)

۴. ابوالحارث محمدبن علی (۴۰۷ - ۴۰۸ هق) برادرزاده ابوالعباس «مأمون بن مأمون» خوارزمشاه، که گذشت پس از کشته شدن وی (عموی

۱. تعلیقات چهارمقاله (قزوینی)، ص ۴۱۲ - ۴۱۹ / التفہیم، مقدمه (همایی)، ص ۳۹ - ۴۲ /

عین الانباء (ابن ابی اصیبیعه)، ص ۴۲۹ و ۴۳۷.

او) سران لشکر خوارزم او را - که هفده سال بیش نداشت - به پادشاهی بر تخت نشاندند و «الپتگین» بخاری خود بر امور ملک چیره گشت. چون سلطان محمود بر این امر واقف شد، دید که عذری نمانده؛ به بهانه کین و کیفر قاتل داماد خود، با تمام عده و عدت سپاه روی به خوارزم نهاد؛ اما پیشتر خواهر خود «حرّه» کالجی همسر خوارزمشاه مقتول را به ترفندی از آنجا بیرون آورد. سلطان چون به شهر «کاث» (منصوره) تختگاه خوارزمشاهان افریغی (عراق) که رسید، چنان که در شرح حال ابونصر عراق گذشت، آن امیرزاده فرهیخته داشمند، استاد ابوریحان بیرونی و تنها بازمانده از آن سلاطین باستانی را همراه با یاران بر دروازه آنجا به دار آویخت (محرم ۴۰۸ق). پس چون به «جگربند» خوارزم فرارس شد، سورشیان از پیش روی او بگریختند؛ اما در «هزار اسپ» طی نبردی که رخ داد، بر لشکر خوارزم شکست افتاد؛ الپتگین بخاری سپهسالارشان با سران لشکر دستگیر شد، همه را کیفر داد و هنگام عبور از جیحون آنها را در برابر گورگاه ابوالعباس مأمون خوارزمشاه بردار کردند، باقی اسیران که پنجهزار تن بودند روانه «غزنی» شدند. سلطان محمود را ولایت خوارزم مسلم گشت (۵ صفر ۴۰۸ق) و خزانه‌ها و خاندان مأمونیان و آنچه گرفته بود با خود ببرد (ربيع یکم). آنگاه حاجب «آلتوتاش» را بر خوارزم فرمانروا ساخت، که سلاطین خوارزمشاهان پسین (تا دو دهه) بدرو منسوب است.^(۱) عنصری شاعر به مناسبت همین فتح خوارزم سلطان محمود است (۴۰۸ق) که قصيدة معروف خود را به مطلع «چنین نماید شمشیر

۱. تاریخ بیهقی، ص ۶۷۶ و ۶۷۸ / ترجمه تاریخ یمینی، ص ۳۷۵ و ۳۷۶ / تاریخ گردیزی،

ص ۳۹۶ / ترکستان‌نامه، ص ۵۸۶ - ۵۹۲

خسروان آثار / چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار» سروده؛ ولی هیچ یادی از دانشمندان خوارزم - که در این فتح عرضه «شمشیر» محمودی شدند - نکرده، از جمله عبدالصمد حکیم استاد بیرونی به اتهام قرمطی گری، که هم خیال داشت بیرونی را بدو ملحق کند، به شفاعت وزیر میمندی از قتلش گذشت؛ پس او را اسیروار همراه با ابوالخیر خمّار و دیگر دانشمندان خوارزم به «غزنه» برده.^(۱)

ه). آل فریغون (جوزجان)

ایالت «گوزگان» (جوزجان) یا «گوزگانان» (جوزجانان) که امروزه در بخش شمال غربی افغانستان قرار دارد، تحت حکومت خاندان فریغونی یک دورهٔ شکوفایی سیاسی و فرهنگی را طی سدهٔ چهارم (هـ) گذرانده است. فریغونیان خودشان را از اعقاب «افریغون» (به تصحیف «افریدون») می‌دانستند که اسمی است مرکب از «افریغ» سرددمان «شاهیه» خوارزم، با پساوند «-ون» (un-) که در زبان خوارزمی ظاهراً علامت نسبت و اتصاف بوده است. در شرح خاندان «افریغ» گذشت که این کلمه معرف از «اپراگ / اپریگ» به معنای «از تبار آریایی»، همنام و همخوان با «عراق» است؛ افریغون / فریغون هم وجه وصفی یا نسبی آن دقیقاً به معنای «ایرانی تبار» باشد که لابد آنان نیز همچون «افریغیان» خوارزم نیاکان خود را از تبار «سیاووش» کیانی می‌دانسته‌اند. در عین حال، فریغون از اسمی رایج در ماوراءالنهر بوده، چنان که افریغون بن محمد الجویقی النسفي (حدود ۴۳۸ هـ) نام یکی از محدثان آن سامان

۱. ابوریحان بیرونی (پ. اذکائی)، ص ۲۰ - ۲۱.

یاد شده است. نامتبار فریغون به روشنی هم بر با ناحیه کرانه جیحون است، ولی هیچ چیز در باب منشأ قدیم فریغونیان «گوزگان»، پیوند و نسبت آنان با فرمانروایان پیش از اسلامی آنجا -یعنی- «گوزگان خداه»‌ها دانسته نیست. تنها از این که به قول «عتبی» ولایت جوزجان در عهد سامانی، متعلق به فریغونیان بوده که به مثبتات ملک موروث آنان از پدر به پسر رسیده، توان دانست که بسا در زمان ساسانیان نیز چنین بوده باشد.

در دوره فتوح اسلامی یاد شده است، که شهر «یهودیه» (جهودان) بر جایگاه «میمنه» (همان «نسای میانه» بین «مرو» و «بلخ» که در بند ۷ فرگرد یکم وندیداد اوستا آمده) بخشی از گوزگانان بوده، که «شاه گوزگان» در آنجا اقامت داشته، «فاریاب» قرارگاه عامل عربها بوده است. بعضی اخبار جزئی مربوط به حاکمان گوزگانان در سده یکم و دوم، طبری در حوادث سالهای ۹۰، ۱۱۹ و ۱۲۰ هـ به دست می‌دهد (۱۲۰۶/۲، ۱۵۶۹، ۱۶۰۹، ۱۶۹۴، ۱۱)، و در سده سوم دانسته است، که فرمانروایان «گوزگان» در جزو امرای تابع (ملوک اطراف) پادشاهی سامانیان مقام اول داشته‌اند. در آن زمان قلمرو امیر گوزگانان تا شمال آمودریا می‌رسید، در جنوب همه مهتران ولایات کوهستانی غرچستان و «غور» آن را بر می‌شناختند؛ چنان که بخشی از آنجا به نام «غرچستان گوزگان» از طرف امیر گوزگان اداره می‌شد، غورشاه خود تابع او می‌بود. منابع اخبار فریغونیان صرفاً اتفاقی است، به طور عمده می‌توان کتابهای «عتبی، نرشخی، بیهقی و گردیزی» را یاد کرد. در عصر حاضر (صد سال اخیر) بر اثر پیدا شدن نسخه کهن جغرافیای حدود‌العالم، که کتاب به پادشاه فریغونی تقدیم شده است، نخست بار کاشف نسخه کتاب «تومانسکی» شرحی درباره فریغونیان نوشت؛ آنگاه پس از او علامه «بارتولد» در مقدمه روسی طبع کتاب

اشاراتی به آن خاندان نمود، پیشتر هم در کتاب «ترکستان» خویش اخبار ایشان را جایجای نوشته بود. شادروان استاد سعید نفیسی در تعلیقات خود بر «قابوسنامه» به مناسبت ذکر «احمد فریغون» شرحی تقریباً جامع و مختصر اما خلط‌آمیز درباره این خاندان به دست داد (ص ۲۵۵ - ۲۵۹) و چند سال پس از او شادروان استاد «مینورسکی» گزارشی کامل و متین درباب خاندان «فریغون» گوزگان، در کتاب گرانمایه «شرح حدودالعالم» فرانمود^(۱)، که گزارش ما اینک برگرته همان نگارش یافته است.

۱. فریغون (ن۱س۳ق) نام تبار یا نام نیای این خاندان، که بسا شخص معین هم بوده است؛ متنها فرزندان وی گاه با اضافه «یاء» نسبت بدین اسم به گونه «فریغونی» و گاه با اضافه «بنوت» (ابن) به گونه «ابن فریغون» بدو انتماء یافته‌اند؛ و این صورت اخیر لزوماً به معنای «فرزند یک فریغون معین» نباشد. به هر حال، او بایستی در اوایل عهد سامانیان (سدۀ ۳ق/۹م) زیسته باشد؛ و شاید «رباط افریغون» در شمال ولایت گوزگانان (که مقدسی یاد کرده) مربوط به فعالیت‌های او باشد.^(۲)

۲. احمد بن فریغون (ن۲س۳ق) که نخست بار به سال ۲۸۷/۲۸۸ق در نبرد عمروبن لیث صفاری (۲۶۵ - ۲۸۸ق) با امیر اسماعیل سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵ق) یاد شده، چنان که نرشخی بخاری گوید: «عمرولیث نامه کرد به ابوداود که امیر بلخ بود، و به احمدبن فریغون که امیر

1. *Commentary on the Hudūdal -'Alam* (V. Minorsky), London, 1937, pp. 173 -

178.

2. *Commentary...*(Barthold's preface), p.6; (Minorsky), p.175.

گوزگانان بود، و به امیر اسماعیل که امیر ماوراءالنهر بود؛ و مرایشان را به طاعت خوش خواند...»^(۱)، که اینان پذیرفتند اما فرجام نبرد همانا پیروزی امیر اسماعیل سامانی بود.^(۲) در یکی از حکایات قابوس‌نامه عنصرالمعالی از این «احمد فریغون» یاد شده، که چوپان او به جای هدیه نوروزی، خبر فزونی رمه‌های اسبان برای او آورد.^(۳)

۳. ابوالحارث محمدبن احمد (ح ۳۷۰ - ۴۹۰ق) که در ضبط اسم او با اسم پسرش ابونصر احمدبن محمد (ش ۵) التباس رخ داده، چنان که ابوالشرف جرفاذقانی (مترجم «تاریخ یمینی» عتبی در ذکر «آل فریغون» آورده است که ابوالحارث احمدبن محمد (کذا) غُرّه دولت و جمال چملت و طراز حُلت ایشان بود...؛ و امیر ناصرالدین (سبکتگین) کریمه‌ای از کرایم او از بھر پسر خود خواسته بود، و او نیز دری یتیم از بحر جلال (امیر) ناصرالدین (سبکتگین) از بھر پسر خوش ابونصر حاصل کرده؛ و چون ابوالحارث وفات یافت، سلطان (محمد) آن ولايت بر پسر او ابونصر مقرر داشت...»^(۴) اوج اقتدار و اشتئار فریغونیان «گوزگان» هم در زمان ابوالحارث محمدبن احمد بود، که قدیم‌ترین ذکر او در «مسالک و ممالک» اصطخری است (تألیف حدود / ۳۴۰ق) و سپس گردیزی در پی حوادث سال ۳۶۵ق / ۹۷۶م گوید که چون «نوح بن منصور سامانی (۳۶۵ - ۳۸۷ق) به تخت نشست، با امیر ابوالحسن سیمجروری

۱. تاریخ بخارا، ترجمه فارسی (قباوی)، طبع مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۱۹.

۲. ترکستان نامه (بارتلد)، ص ۴۸۴.

۳. قابوس‌نامه، طبع سعید نفیسی، تهران، ۱۳۴۲ / ۱۳۱۲، ص ۹۰.

۴. ترجمه تاریخ یمینی، ص ۲۹۴ - ۲۹۵.

۳۷۷ هق) و با ابوالحارث محمدبن احمدبن فریغون خویشی کرد، تا بدیشان پشت او قوی گشت؛ و کارهای خویش به «فائق» الخاصه و تاش الحاجب سپرد.^(۱) در سال ۳۷۲ق / ۹۸۳م کتاب مشهور جغرافیای کهن فارسی «حدود العالم» هم به نام او تألیف و تقدیم می‌شود، که احتمالاً نویسنده آن همان «ابن فریغون» مؤلف دانشنامه «جواجم العلوم» بوده، بسا که خود از همین خاندان (فریغونی) تبار یافته باشد؛ ذیلاً در شرح «ابن فریغون» بدین موضوع خواهیم پرداخت.

آنگاه امیر ابوعلی محمدالمظفر (عمادالدوله) سیمجری (۳۷۷-۳۸۷ هق) که پس از پدرش (ابوالحسن) در اندک زمانی حکمرانی نواحی جنوبی «آمودریا» هم شده (در «مرورود» مقام کرده بود) و فائق الخاصه (مذکور) هم بالشکر خویش «بلغ» را به تصرف درآورده و روانه «ترمذ» می‌بود (۳۸۰ هق) به فرمان نوح بن منصور (امیر رضی) ابوالحارث فریغونی والی «جوزجان» به دفع ایشان قیام کرد؛ پس حواشی بسیار فراهم آورد و به پیکار برخاست (۳۸۲) اما از فوجی که «فائق» به مقابله فرستاد او را شکست افتاد (۳۸۳ هق) پس با «فائق» علیه دشمن مشترک - یعنی - صاحب «چغانیان» پیمان اتحاد بست؛ زیرا پیش از آن تاریخ ولايت «چغانیان» جزو متصرفات امیر گوزگان بود، که دیگر با فتح آنجا دولت سامانیان یکسره از هم پاشید. باری، هم در آن سال (۳۸۳) ملک نوح بن منصور از «بخارا» بیرون آمد و به جوزجان رسید، که ابوالحارث فریغونی و «شار» غرجستان و دیگر امراض امصار بدو پیوستند. سال بعد (۳۸۴) امیر ناصرالدوله سبکتگین به اطراف نوشتها فرستاد و برای مقابله با

۱. زین الاخبار، طبع عبدالحسین حبیبی، ص ۲۶۱ / Commentary... (Minorsky), p.176.

ابوعلی سیمجری لشکر بازخواند (از جمله) ابوالحارث فریغونی را از جوزجان بخواند؛ پس در نبردی که میان سپاه سامانی (نوح) با ابوعلی درگرفت که منجر به پیروزی کامل سپاه سامانیان شد (۳۸۵ هق) امیر فریغونی گوزگان هم در طرف ایشان بود.

احتمال می‌رود که در همین اجتماع (سال ۳۸۴ - ۳۸۵) امیر ناصرالدوله (سبکتگین) - چنان که گذشت - دختر امیر ابوالحارث فریغونی را برای پرسش امیر (ظاهرآ) اسماعیل، و نیز ابوالحارث دختر امیر سبکتگین را برای پرسش ابونصر احمد بن محمد فریغونی (ش ۵) تزویج کرده باشند.^(۱) ابومنصور ثعالبی در چکامهٔ مرگنامه (پیشگفته) که سال ۳۸۷ هق را، تاریخ درگذشت فرمانروایان زمانه وصف نموده، امیر فریغونی گوزگانان را هم یاد کرده است [ترجمه/۱۵۴]. ولی در اخبار مربوط به ممتازهٔ بین امیر (سلطان) محمود و برادرش امیر اسماعیل، پس از درگذشت پدرشان امیر ناصرالدوله (سبکتگین) غزنوی (۳۸۷ هق) بر سر جانشینی، آمده است که امیر ابوالحارث فریغونی نخست میانجی آن دو بوده؛ اما سپس که امیر محمود به گوزگان می‌آید، جانب وی را می‌گیرد، و سرانجام امیر (سلطان) محمود امان می‌دهد (ح ۳۸۹ ق) که برادرش اسماعیل اسیر وار تحت نظرات امیر ابوالحارث در گوزگانان بماند.^(۲) زامباور که تاریخ حکمرانی امیر محمد بن فریغون (ابوالحارث)

۱. ترجمة تاریخ یمینی، ص ۹۳، ۱۰۴ و ۱۱۸ / تاریخ گردیزی، ص ۳۷۲ / تاریخ بیهقی، ص ۲۰۰ / جامع التواریخ (غزنویان)، ص ۳۲، ۴۰، ۴۷، ۱۱۷ و ۱۱۸ / ترکستان نامه، ص ۵۰۰ و ۵۴۲

Minorsky , *Commentary*, p.176./ ۵۵۷

2. *Commentary*... (Minorsky), p.176.

را حدود سال ۳۳۷ دانسته، تاریخ درگذشت او را سال ۳۹۰ هق نوشه که سعید نفیسی هم پذیرفته است.^(۱)

۴. فریغون بن محمد (ح ۳۹۴ - ۳۹۵ هق) که احتمالاً فرزند امیر ابوالحارث محمد (ش ۳) باشد^(۲) ولی به هیچ رو نمی توان یقین کرد که ظهرش طی سالهای ۳۹۴-۳۹۵ هق / ۱۰۰۴-۱۰۰۵ م حاکی از فترت گونه ای بین ابوالحارث (۳) و ابونصر (۵) بوده باشد. تنها «عتبی» در ذکر امیر «منتصر» (اسماعیل) سامانی (۳۹۰-۳۹۵ هق) یاد کرده است که سلطان محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱ هق) وقتی از وصول او به جیحون خبر شد، که در «اند خود» نزدیک مرورود موضع گرفته، خود به بلخ آمد و «فریغون بن محمد» را با چهل علم (سردار هزاره) از امرا به طرد سواد و حصد فساد او فرستاد.^(۴) از اینرو احتمال می رود «فریغون» مزبور با خاندان فریغونیان «گوزگان» پیوسته باشد، که به عنوان شخصی آشنا به منطقه بدان سوی گسیل شده است.^(۵)

۵. ابونصر احمد بن محمد (۳۹۰-۴۰۱ هق) که گذشت در ضبط اسم و شرح او با پدرش (ش ۳) ابوالحارث محمد بن احمد (ح ۳۳۷-۳۹۰ هق) اختلاط کرده اند؛ اما چون پدرش درگذشت، سلطان محمود غزنوی ولایت جوزجانان بر او مقرر داشت و رعایت او می کرد؛ آنگاه برای پسرش امیر ابو احمد محمد بن محمود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ هق) از دختران ابونصر فریغونی یکی را بخواست. طی سالهای ۳۹۶-۴۹۸ هق که

۱. معجم الانساب والاسرات الحاكمة، ص ۳۱۱. / قابوس نامه، حواشی و تعلیقات، ص ۲۵۶.

۲. ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۹۷.

۳. ۲۵۷.

3. Minorsky, *Commentary....*, p.177.

ایلک خان قراخانی از جیحون گذشته و روی به خراسان آورده بود، سلطان محمود به ترتیب مصاف مشغول شد؛ پس در آوردگاه نزدیک پل چرخیان، قلب لشکر به امیر نصر برادر خویش (و) به امیر ابونصر فریغونی والی جوزجانان سپرد، امیر حاجب آلتوتاش را به میمنه فرستاد و ارسلان جاذب را میسره داد، که قراخانیان در آنجا شکست یافتند (۳۹۸ هق). پس از آن امیر ابونصر همراه سلطان محمود به هندوستان رفت و به دژ «بهیمنگر» درآمد (۳۹۹) و به سال ۴۰۱ هق درگذشت؛ او نیز به مانند پدر ممدوح ادیبان عصر شده است.^(۱)

۶. حسن بن (احمد) فریغون (۴۰۱ - ۴۰۸ هق) که ابوالفضل بیهقی ضمن اخبار سال ۴۰۱ هق در شرح تربیت «مسعود» و «محمد» غزنوی در «زمین داور» که هر دو چهارده ساله بودند، آنگاه که پدرشان سلطان محمود در «غور» می‌جنگید، یاد کند که از همبالان ایشان «حسن» پسر امیر فریغون، امیرگوزگانان و دیگران که همزادگان ایشان بودند، بخواندی و ایشان را پس از نان خوردن چیزی بخشیدی^(۲).

مینورسکی گوید چون دقیقاً می‌دانیم که در سال ۴۰۱ هق آخرین حکمران معروف فریغونی (ابونصر احمد) درگذشت (ش ۵) گمان ما بر آن است که «حسن» مذکور نامزد جوان برای تخت گوزگانان بوده، که در دوران خردی با پسردایی‌های غزنوی خود پرورش یافته است. اما اگر عبارت بیهقی «حسن پسر امیر فریغون» را چنین بفهمیم که مراد امیر «فریغون بن محمد» (ش ۴) باشد، در این صورت «حسن» فرزند

۱. ترجمهٔ تاریخ یمینی، ص ۲۸۶، ۲۹۵ و ۲۶۹ / Commentary... (Minorsky), p. 177.

۲. تاریخ بیهقی، ص ۱۱۲

هموست؟ ولی به احتمال قوی «امیر فریغون» تنها به مثابت «والی فریغونی» آمده، که در این صورت «حسن» پسر همان آخرین امیر فریغونی ابونصر احمد (ش ۵) می‌باشد. چه، می‌دانیم که سلطان محمود- چنان که گذشت - دختر ابونصر فریغونی را برای پسرش ابواحمد محمد تزویج کرد، ولایت جوزجان را هم بدو اقطاع داد (عقد له علی اعمال الجوزجان) و ابومحمد حسن بن مهران را هم رایزن او معین ساخت. آن امیر جوان بانی یک مبدأ تاریخ جدید در جوزجان شد، کارهای رفاهی چندی هم انجام داد. انتقال قطعی ولایت «گوزگانان» به قلمرو دولت غزنوی، پس از تسخیر خوارزم (به سال ۴۰۸ هق) - چنان که گذشت - صورت گرفت، بدین سان آن دو ایالت ایرانزمینی در فسحت و عظمت امپراتوری غزنوی سهیم شدند.^(۱)

تبارگان فریغونیان گوزگان

۱. فریغون (ن ۱ س ۳۶ق)



۲. احمد (ن ۲ س ۳۶ق)



۳. ابوالحارث محمد (ح ۳۹۰ - ۳۳۷ ق)



۴. فریغون (ح ۳۹۴ / ۹۵) ۵. ابونصر احمد (۳۹۰ - ۴۰۱ ق) فلانه، زن فلانه، زن

- با دختر سبکتگین ازدواج کرد - نوح بن محمود غزنوی منصور سامانی

1. *Commentary on Hudūdal - Ālam*, p.177.



↓ ↓
فلانه، زن محمدبن محمود غزنوی ۶. حسن (۴۰۱ - ۴۰۸ ق)

ابن فریغون (ح ۲۹۵ - ح ۳۷۵ هق)

در شرح امیرابوالحارث محمدبن احمد فریغون (ح ۳۳۷ - ۳۹۰ هق) نامورترین فرمانروای فریغونی گوزگانان (ش ۳) گذشت که کتاب مشهور جغرافیایی کهن فارسی حدودالعالم (مؤلف به سال ۳۷۲ ق / م ۹۸۳) به نام او تألیف و تقدیم شده، که احتمالاً نویسنده آن همان «ابن فریغون» مؤلف دانشنامه جوامع العلوم (مؤلف حدود ۳۴۳ ق / م ۹۵۴) بوده، بسا که خود وی از همین خاندان فریغونی «گوزگان» تبار یافته باشد. در این خصوص D.M. دو جستار وجود دارد: یکی مقاله پروفسور «دانلوب» کمبریج (D.M. Dunlop) به عنوان «جوامع العلوم ابن فریغون» (در) ارمنستان نامه زکی و لیدی طوقان (به مناسبت شصتmin سال او) حاکی از وجود نسختی از کتاب (مورخ رجب ۳۹۳ هق) در کتابخانه «اسکوریال» اسپانیا بدین عنوان:

«کتاب جوامع العلوم، تصنیف شعیا بن فریغون، تلمیذ ابی زیداً محمد بن (سهل) البُلخی، الفَهْلَلَامِيرَابِی عَلَى اَحْمَدِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ الْمَظْفَرِ»، که امیر مهدی ایه مزبور همانا ابوعلی چغانی (۳۲۷ ق / م ۹۳۸ - ۳۴۴ ق / م ۹۵۵) سپهسالار خراسان در روزگار سامانیان و از خاندان «چغانیان» (آل محتاج) فرمانروای ماوراءالنهر می‌باشد. اما اسم مؤلف «شعیا» (ایسایه / اشعیا) که نامی یهودی است، فرزند «فریغون» بایستی از همان تیره و تبار فریغونیان فرمانروای «گوزگانان» باشد؛ هر چند که اسم شخص «فریغون» در بلاد

ماوراءالنهر قدیماً متداول بوده است.^(۱) شادروان حسین خدیو جم در کتابگزاری «جوامع العلوم» (که گریا برای طبع انتقادی آن) نوشته، از جمله بدین نکات در باب آن پرداخته است:

۱. کتاب در نیمة سده چهارم تأثیر شده، ۲. اسم مؤلف (شعیا) - اگر یهودی است - ناظر به بومگاه زندگی او در شهر «یهودیه» باشد که قصبة «جوزجانان» نشیمن آل فریغون بوده، ۳. استادش «ابوزید بلخی» (ح ۲۳۶ - ۳۲۲ق) همان عالم مشهور فلسفی مشرب و منطقی زندیق (شاگرد «کندی» فیلسوف) معاصر با امیرابوعلی چغانی (مذکور) و ابوعبدالله جیهانی (وزیر) بود که اشتهرارش غالباً به واسطه کتاب «صورالاقالیم» در جغرافیاست، ۴. کتاب «جوامع العلوم» ابن فریغون در دو مقاله (یکم: ۱. زبان عربی، ۲. کتابت، ۳. حساب، ۴. دین. دوم: ۱. سیاست، ۲. اختیار، ۳. علم - شامل کلام و فلسفه و منطق) مورد اقتضای دانشمند همروزگارش ابوعبدالله خوارزمی کاتب (در) تأثیر کتاب «مفایح العلوم» (حدود ۳۷۵ هق) تقریباً به همان ترتیب باشد، ۵. دلائل خمسه مینورسکی را هم در تأیید این که ابن فریغون همان مؤلف جغرافیای «حدودالعالم» باشد آورده است.^(۲)

دوم (و) اما گفتار شادروان استاد ولا دیمیر مینورسکی، علامه شهر و شارح کتاب «حدودالعالم» که به عنوان «ابن فریغون و حدودالعالم» (۱۹۶۲) نخست در جشن نامه «ران ملخ» تقی زاده (ص ۱۸۹ - ۱۹۶) و

1. Zeki Velidi Togan'a Armağan, Istanbul, 1950 - 1955, pp. 348 - 353.

۲. دراسات حول کتاب جوامع العلوم، تصنیف «شعیابن فریغون»، طهران، ۱۹۷۲ / ۱۳۵۰ شن (۲۴ ص).

سپس در «بیست مقاله مینورسکی» (ص ۳۲۷ - ۳۳۲) چاپ شده، اجمالاً از این قرار است که دانشنامه کوچک جوامع العلوم تألیف «ابن فریغون» (نوشتۀ حدود نیمة سده ۱۰م) دقیقاً دانلوب نام او «شعیا» (Isaiah) را توضیح داده؛ این نام با ناحیت گوزگان در شرق خراسان پیوند دارد، از آن رو که سابقاً اسم «یهودان» داشته (اکنون «میمنه») است. اما استادش ابوزید احمد بن زید (سهل) بلخی همان مؤلف معروف «صور الاقالیم» که اصطخری تحریری از آن پرداخته، روز ۱۹ ذیقعدۀ ۳۲۲ق / ۹۳۴در ۸۸/۸۷ سالگی درگذشته است. هم این که در عنوان کتاب آمده است که آن را به امیر ابوعلی احمد بن (ابوبکر) محمد بن المظفر تقدیم داشته، وی با زمیندار ناماور چغانیان (در شمال جیحون همچوar با گوزگان و بلخ) از سلاله «آل محتاج» اینهمانی می‌یابد، که در سال ۳۲۹ق / ۹۴۰م از طرف سامانیان به عنوان فرمانروای خراسان جانشین پدر خود شد. مؤلف در تقدیم کتاب جوامع به احمد بن محمد چغانی از استاد خود ابوزید بلخی پیروی کرده، چون که وی «کتاب آجوبه» را هم برای ابوعلی المحتاج نوشته، چنان که رساله «حدود الفلسفه» را هم برای پدرش ابوبکر بن المظفر نوشته است. «آل فریغون» اصلاً فرمانروایان گوزگانان بودند، که این اسم (فریغون) کاملاً ایرانی است؛ و مؤلف کتاب جوامع بایستی یکی از تبار یافتگان همان خاندان حکمران یا یکی از تیره و شاخه‌های آن بوده باشد.

اما اسم مؤلف جغرافیای جهانی حدودالعالم که خود چیستانی شده، چون حسب مقدمه کتاب آن را در سال ۳۷۲ق / ۹۸۲م به ابوالحارث محمد بن احمد [فریغونی] تقدیم نموده، بی‌گمان با همان حکمران گوزگانان (جوزجان) همعصر بوده (جایی که بین «مرون» و «بلخ» قرار

داشته) و خود هم در جوزجان می‌زیسته و کتاب را هم در آنجا نوشته؛ شاه گوزگانان را از تبار «افریدون» یاد کرده که تصحیف کاتب از «افریغون» می‌باشد. بیرونی تبارنامه آن «افریغ» یا شاهیه خوارزم را به دست داده (الاثار، ۳۵ - ۳۶) که اینک ربط و نسبت بین «فریغونیان» گوزگان با خاندان «افریغیان» خوارزم غیرمحتمل به نظر نمی‌رسد. یکی از منابع حدودالعالم، پس از کتاب ابن خردابه، کتاب جیهانی بوده است؛ کتاب صورالاقالیم بلخی هم که گمشده همان نسخه اصطخری است، ولی مؤلف کتاب «صور» بلخی را زیر دست داشته است.

خلاصه و نتیجه آن که: (۱) اسم ابن فریغون با ناحیت گوزگان پیوند دارد، (۲) زمان تألیف جوامع و حدود یکی است، (۳) ابن فریغون با خاندان فرمانروای گوزگان مناسبت داشته که مؤلف حدود کتابش را به آن اهداء کرده، (۴) علی رغم اختلاف در زیان دو کتاب، سبک نوشتاری آن دو همانند است، (۵) جوامع احتمالاً در سال ۳۴۳ هق و حدود در سال ۳۷۲ تألیف شده است. بنابراین، همین مقایسات و ملاحظات رهنمون بدین فرض است، که مؤلف جوامع العلوم و مؤلف حدودالعالم بسا یکی باشد^(۱). برخی توضیحات در این خصوص هست که به مستدرکات نویسنده رجوع شود.

مستدرکات

۱. این که ریشه‌شناسی نامهای ملوک «افریغی» (= آرباتار) خوارزم، رهنمون به نیاکان «سکایی، اشکانی و الانی» آنان می‌گردد، اشارت بیرونی درباره بستر رود جیحون از بیابان میان خوارزم و جرجان مؤید نظر

1. V. Minorsky, *IRANICA* (twentyarticles), Tehran University, 1964, pp. 327 -

است: «در اینجا (رود) نیز مایه آبادی سرزمین‌های فراوان در مدتی دراز شد که آنها نیز ویزان شدند، و مردمانشان به کرانه دریای خزر کوچیدند؛ و قوم «آلان» و «آس» اینان هستند که زبانشان آمیخته‌ای از خوارزمی و بُجناکی است» [تحلید نهایات، (فارسی)، ص ۲۱].

۲. این که نام خوارزمشاه «بوزکار» (ش ۹) همان «بزهکار» (= ائم / شریر) است، که چون بر دین رسمی (زردشتی) نبوده (یعنی زندیق و مانوی مسلک) لابد علمای دین (- معان و موبدان) چنین لقبی بدو داده‌اند، همان طور که «یزدگرد» یکم ساسانی نیز بدان سبب چنین نامی یافت، تلمیحاً اشارت بیرونی در مورد «افریغ» یکی از ملوک «شاهیه» خوارزم کاملاً مؤید نظر است که: «مردم او را بدشگون می‌دانند، چنان که ایرانیان یزدگرد بزهکار (= ائم) را شوم می‌شمارند» [الاثار، ۳۵]. ناصر خسرو هم از یک «فریغون» که وجهی از «افریغ» است، به مثبت یک بدین زندیق و رئیس ملحدان مکرراً یاد کرده (دیوان، ص ۱۴۵، ۲۵۷، ۳۸۱، ۴۹۱) که مینورسکی گوید همان «افریغ» شوم خوارزم باشد [Commentary, p. 173].

۳. درخصوص ملوک افریغی / عراقی «شاهیه» خوارزم گذشت که تبار خود را به «کیخسرو» سیاوشان می‌رسانده‌اند، ولی در مورد ملوک مأمونی گفتیم که اصل و نسب آنها معلوم نیست. اما بیهقی در ابتدای تاریخ خوارزمشاهان مأمونی گویا در مورد هم ایشان باشد که گوید (حسب مفاد قول) آنان تبار خود را به «بهرام گور» ساسانی می‌رسانده‌اند: «... خوشاوندی از آن بهرام گور بدان زمین آمد که سردار ملک عجم بود و بر آن ولایت مستولی شد...الخ» [تاریخ بیهقی، ص ۶۶۵] و ما تقریباً یقین پیدا کرده‌ایم که «آل مأمون» خود را از تبار بهرام گور می‌دانستند، بعضی قرائن قیاسی هم حاکم بدین نظر تواند بود.

۴. همه نویسنده‌گانی که درباره ملوک «شاهیه افریغی» خوارزم

نوشته‌اند، با استناد بر «ابن اثیر» (حوادث سال ۳۳۲) آورده‌اند که «عبدالله بن اشکام» بر امیر نوح سامانی خروج کرد و مانع از ورود او به خوارزم شد، اما پس از تعرض پادشاه ترکان ناچار از در طاعت آمد و از خوارزم بیرون رفت» [الکامل، ۴۱۵/۸]. باید گفت که «ابن اشکام» مذکور ابدًا از ملوک «شاهیه» نبوده، بلکه ظاهراً حاکم یکی از ولایات جنوبی خوارزم که ضمن پناهجویی به آنجا موضع دفاعی هم گرفته بوده است. اما اسم «اشکام» همانا وجهی از «اشکان» (اشکانی / پارتی) فلذاً موطن وی بایستی حدود «ایبورد» و «نسا» بوده باشد.

۵. پس از سال ۴۰۸ هق که خوارزم تسخیر شد و جزو امپراتوری غزنوی بشمار آمد، حاجب بزرگ «آلتوانتاش» خوارزمشاه شد، اما پرسش هارون عصیان کرد «و راه خائنان گرفت» [تاریخ بیهقی، ۶۶۷] و دیری نپایید که آن خاندان هم برافتاد؛ از آن پس خوارزم تحت سلطه ترکان درآمد، سپس از آن سرزمین پهناور آریایی (ایرانویچ) تنها تاجیکستان به عنوان «ایران برونی» برجای ماند. [E.I., V, pp. 1066 - 1066 (Bosworth).]

۶. فرهنگستان خوارزم (به تعبیر ما) که مکرر یاد شد، به گفته ریچارد فرای «مدرسه مأمون» نام داشته، که به نام نخستین خوارزمشاه مأمونی (۳۸۴ هق) مرکز فعالیت‌های علمی گردید. [بخارا (ترجمه محمودی)، ص ۱۴۷].

۷. فریغونیان که به قول ناصرخسرو گوزگانان را از هیبت محمد غزنوی ز دست دادند [دیوان، طبع مینوی - محقق، ص ۱۱۷] به گفته عتبی «در عز و رفعت چون افریدون و در همت چون گردون و در سخاوت چون جیحون بودند» [ترجمه تاریخ یمینی، ص ۳۶۹].

۸. ما همه فریغونیان را بر شمردیم، تنها یک تن که به نام ابوالمظفر محمدبن احمد یاد کرده‌اند، باید گفت که (بارتولد و نفیسی) اشتباهاً گمان

برده‌اند که فریغونی باشد؛ چه این نسبت فقط بر اثر اشتباه قلمی ابوالشرف جرفاذقانی مترجم فارسی تاریخ یمینی عتبی نوشته شده، وگرنه در متن عربی کتاب اصلاً چنین چیزی نیست. اما آن ابوالمظفر محمدبن احمد همانا امیر «چغانی» باشد که مشهور است.
[Minorsky, *Commentary....*, p. 178]

۹. تنی چند از مشاهیر علماء و ادبای سده چهارم، پیوسته با دربار فریغونیان جوزجان یاد شده‌اند (مانند دربار مأمونیان خوارزم) که از آن جمله‌اند: ابوالفضل احمدبن حسین «بدیع الزمان» همدانی ادیب و شاعر مشهور، ابوالفتح بُستی ادیب و شاعر معروف، ابوعبدالله خوارزمی کاتب (مؤلف مفاتیح العلوم) و جز اینان که همچون «ابن فریغون» آثاری به نام مخدومان خود کرده‌اند؛ مینورسکی گوید که کتاب حدودالعالم گواه است بر آن که خود امیر ابوالحارث محمد فریغونی طبع علمی و ادبی داشته است.

۱۰. مینورسکی تاریخ کتابت «جوامع العلوم» ابن فریغون، سال ۳۹۳ هق را اشتباهًا یکجا تاریخ تألیف آن پنداشته؛ ما بر حسب قرائن معین و متقن اعلام می‌کنیم - چنان که در جای خود به ضبط آوردیم - که تاریخ تألیف کتاب «جوامع» حوالی سال ۳۴۳ق/۹۵۴م می‌باشد؛ به علاوه تاریخ تقریبی ولادت و وفات «ابن فریغون» (ح ۲۹۵ - ح ۳۷۵ هق) هم استنباط ماست. اما درباره «ابن فریغون» به عنوان مؤلف «گمنام» حدودالعالم، که تمام افتخار علمی چنین کشفی برای شادروان استاد مینورسکی محفوظ و باقی است، بیان این نکته علی القياس شاید در پایان سخن بد نباشد که همتراز با چنین کشفی همانا اسم «ابن شادی» همدانی اسدآبادی به عنوان مؤلف کتاب مشهور «مجمل التواریخ والقصص» است [تاریخنگاران ایران، ص ۲۲۷ - ۲۳۸] که از بخت بد این بنده، برخی نویسنده‌های اهل «تقلید» در ایران، چنان «تحقیق» واضحی را هنوز هضم نکرده‌اند.